

شخصیت‌شناسی معنوی و عبادی امام‌رضا(ع)



محمد رضانی دین‌پروژه

■ **گونه‌شناسی القاب امام‌رضا(ع)**:

القاب عبادی - معنوی
الراضی الی الله، الراضی بالقَدْر والقضاء، الرضا، سراج‌الله
القاب اخلاق فردی
الصدیق، الصابر، الفاضل، الوفی، عالم آل محمد، شمس‌الموسم
القاب سیرت اجتماعی
معین‌الضعفاء، قره عین‌المؤمنین، ضامن‌الامه، کافی‌الخلق، انیس‌النفس، غیظ‌الملحدین، الداعی‌الی‌الله
در میان القاب امام هشتم، «رضا»، مشهورترین لقب آن حضرت است. درباره منشأ انتساب این لقب به آن حضرت، برخی گمان کرده‌اند این لقب را مأمون پس از آغاز ولایتعهدی به امام داد تا شاعر تاریخی «الرضا من آل محمد» را برایشان تطبیق دهد و اعتراض‌های علیه حکومتش را بخواباند. این در حالی است که جامعه شیعه از آغاز امامت و تحت تأثیر فرهنگی که از امام کاظم(ع) آموخته بودند، آن حضرت را به لقب «رضا» می‌شناخت. در این ارتباط از «بزنطی» نقل است که به امام جواد(ع) عرض کردم: گروهی از مخالفان شما گمان می‌کنند که لقب «رضا» را مأمون به پدر شما داد. امام جواد(ع) فرمودند: این کذب است. این لقب را خداوند به ایشان داده بود، به سبب اینکه ایشان پسندیده خداوند در آسمان و پسندیده رسول خدا و امامان در روی زمین بود، چنان که موافقان و مخالفان هم از او خوشبودند.می‌توان حدس زد که مأمون پس از ولایتعهدی، با نامشروع قصد داشته لقب عبادی، اخلاقی و سیاسی مشهور آن حضرت را که در برابر طیف‌های گوناگون باطل قرار داشته و همچنین دارای بار و معنایی سیاسی علیه خلافت بود، با سوءاستفاده سیاسی - تاریخی، تبدیل به مؤید و امضایی برای خلافت عباسی کند، چرا که شعار «الرضا من آل محمد» از اواخر خلافت مروانیان، تبدیل به شعار سیاسی شده بود که عباسیان با بزرگ‌نمایی و تحریف آن، خلافت را به دست گرفتند، ولی چون خلافت آنها به مسیر باطل رفت، زبیده این شعار را مبنای قیام‌های خود قرار دادند.

در برابر هر دو حکومت مروانیان و عباسیان، مدیریت غیبی - تاریخی معصومان قرار داشت؛ مدیریتتی که از احادیث و فرمایش‌های پیامبر(ص) اسلام شروع شده است. پیشینه و ریشه لقب «رضا» برای امام هشتم، نیز از آنجا آغاز و امامان و بویژه امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) هم بر آن تأکید فراوان کرده‌اند. معنی این مطلب این است که: معصومان با آگاهی‌های غیبی آینده‌نگر خود می‌دانسته‌اند پس از گذشت نیم قرن از خلافت عباسی، حقیقت باطل آن بر همگان آشکار می‌شود و همچنین، صادق نبودن جریان زبیده هم مشخص خواهد شد؛ در نتیجه: در این زمان، هم عباسیان و هم علویان زبدی، در مقابل شعار «الرضا من آل محمد» خلع سلاح خواهند شد، چرا که اصولاً، با تعریفی درست و روشن از این شعار ندارند (همانند زبیده). بنابراین، در این وضع خلأ و حیرت و اشفقتگی، لقب «رضا» تنها برای امام هشتم شیعیان صدق می‌کند و ایشان، مصادیق «رضا» را در جریان امامت و در الگوینی تاریخی تعریف خواهد کرد تا لقب و صفات «الرضا» را در سطح گوناگون رضایت‌لله‌ی تا رضایت پیامبر(ص) و رضایت دوست و دشمن، با سیرت و اخلاق خود نشان دهد.

■ **گزارش‌های تاریخی از سزیره عبادی امام‌رضا(ع)**

نماز: -در طول سفر به خراسان، فرمانده مأمور آوردن حضرت، او را کثیر الصلوة توصیف کرده است.

-در مدت اقامت در خراسان، نمازهای او را یاد آور نمازهای پیامبر(ص) توصیف کرده‌اند.

-مدتی که در سرخس زندانی شد، زندانبانان، امام را به کثرت نماز ستوده‌اند.

قرآن: -ابراهیم ابن عباس می‌گوید: تمام سخنان و جواب و مثال‌های آن حضرت از قرآن بود و در هر سه روز، یک بار قرآن را ختم می‌کرد و می‌فرمود: اگر می‌خواستم می‌توانستم قرآن را در کمتر از سه روزم ختم کنم ولیکن من هرگز به آیه‌ای نگذشتم، مگر آنکه درباره آن آیه و اینکه درباره چه چیز و چه وقت نازل شده است، می‌اندیشم.

-در طول سفر به خراسان، شب‌ها در بستر خواب زیاد قرآن می‌خواند و هر گاه به آیات بهشت و جهنم می‌رسید، گریان می‌شد و از خدا طلب بهشت و نجات از جهنم را داشت.

روزه: -امام در طول سفر به خراسان، هر گاه بیش از ده روز در جایی می‌ماند، روزه می‌گرفت.

مسجد: -امام در مدینه، به غیر از برنامه‌های عبادی عبادی عبادی پیامبر(ص) می‌نشست تا محل مراجعه علما و مردم در مسائل علمی باشد.

حج: -بجز زمانی که در سفر خراسان بود، هر سال به سفر حج می‌رفت. دعا: فراوانی دعاهای رسیده از امام برای حاجت‌ها و حالت‌ها و اوقات عبادی و نمازها، نشانگر انس ویژه امام با دعا است.

در همین زمینه، سخن رجا ابن ابی ضحاک، فرمانده نیروهایی که مأمور آوردن امام به خراسان بود، شاید جامع‌ترین توصیف از شخصیت عبادی و معنوی امام، در کنار معرفی تأثیرات اجتماعی حضور ایشان باشد. او پس از بازگشت به مرو، به مأمون چنین گزارش داده است: به خدا قسم، من مردی متقی‌تر از او ندیدم. او کسی است که در همه اوقاتش به یاد خدا بود و ندیدم کسی را که بیش از او از خدا بترسد. هر گاه صبح می‌شد، نماز صبح را بجای می‌آورد و پس از آن، به ذکر و عبادت مشغول می‌شد تا طلوع آفتاب، پس سرس به سجده می‌گذاشت تا روزی‌الا می‌آمد. در این هنگام مردم را می‌پذیرفت و با آنها حدیث و موعظه می‌فرمود تا نزدیک زوال ظهر. پس تجدید وضو می‌کرد و آماده مناسک ظهر و عصر خود می‌شد و بیشتر وقت بین نماز عصر تا مغرب را به تسبیح و تحمید و تکبیر و «تهلیل») می‌پرداخت. پس از مغرب و اقامه نمازهای مغرب و عشا، همراه با تعقیب‌های فراوان، به صرف شام می‌پرداخت و سپس استراحت می‌کرد تا ثلث آخر شب فرارسد؛ پس در آن هنگام برمی‌خاست و به اقامه نماز شب می‌پرداخت و در بین آن، نماز جعفر را می‌خواند. سپس فراوان استغفار می‌کرد و قرآن می‌خواند تا وقت نماز صبح شود و ...

این توصیف فرمانده جبهه سپاه از سیر و سلوک عبادی امام، تنها توصیفی از عبادت‌های امام نیست، بلکه در ضمن آن، توصیفی از تأثیرات اجتماعی حضور امام و عبادات ایشان نیز است. تأثیرات سیاسی - اجتماعی سیره عبادی امام را، به مراحل و مباحث بعد، خصوصاً به فصل ویژه ولایتعهدی ایشان واگذار می‌کنیم و در این جا فقط به این نکته اشاره می‌شود که: در مورد سیره عبادی و معنوی آن حضرت، آنجا که کارکردی اجتماعی می‌یافت، (همانند برگزاری نماز عید)، امام پیش شرطی داشت و آن اقامه نماز بر سیرت و سنت پیامبر(ص) بود. این سخن بدین معنا است که: در جامعه اسلامی آن روز، همانند آنچه امروزه مشاهده می‌شود، سیرت و سنت عبادی و معنوی در سراسر جهان اسلام، بویژه در طبقه زهاد، شیوه‌های گوناگون و فراوانی داشته است و در آن عبادت‌ها و عبودیت‌ها، شاید چندان نشانی از سیرت و سنت عبادی پیامبر(ص) یافت نمی‌شد.

نگاهی به احادیث مأثور از حضرت ثامن الحجج (ع) در باب فضیلت تعقل ، علم و تفکر آشتی عقل و دین در آموزه های رضوی

■ **خودشناسی، عالی‌ترین جلوه عقل**
میراد از علم در این حدیث، علم به خداوند و اسمای حسنی او و علم به ملائکه و کتاب‌های الهی و رسولان اوست و نیز آگهی از «اول» و «آخر» و «ظاهر» و «باطن» بودن خداست، همچنین علم به صاحب حکم بودن خدا و اینکه مصیر و بازگشت انسان‌ها به سوی اوست. بنابراین هر دانشی جز این معلومات در حقیقت زائد است و علم شمرده نمی‌شود. زیرا علم سه قسم است؛ آیهٔ محکمهٔ او فیرضهٔ عادلۀ او سئۀ قائمهٔ؛ علم خدائشناسی؛ تزکیه و تهذیب اخلاق، احکام شرع.

عبادت دارای مراتبی است که بالاترین مرتبه آن تفکر در مبدا حقایق اشیا و علت پدید آوردنده و مدبر آنها است، چنانکه حضرت رضا علیه السلام) می‌فرماید: لیس العبادۀ کثرة الصلاة و الصوم، اِنما العبادۀ التفکر فی امرالله عزّ و جلّ؛ عبادت به فراوانی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت تفکر در امر خدای والا است. زیرا تفکر درباره معبود قهراً عبادت عملی را به همراه می‌آورد؛ ولی این علم و آن عملی که به دنبال آن می‌آید، علم فرع آن؛ علم درخت طوبی است و عبادت

بدنی، میوه آن. چنانکه حضرت رضا(علیه‌السلام) می‌فرماید: «علم قلب‌ها را از جهل بیرون می‌سازد و به آنها حیات می‌بخشد و دیدگان را از تاریکی بیرون می‌آورد و به آنها نور می‌دمد. علم، بدن‌ها را از ضعف و ناتوانی می‌رهاند و به آن نیرو می‌بخشد. علم، بنده را به جایگاه شایستگی و مجالس نیکان و درجات عالی دنیا و آخرت می‌رساند. مذاکره علمی، معادل روزه‌داری است و تدریس علم، همسان نماز است. و به واسطه علم، پروردگار اطاعت و عبادت می‌شود و به واسطه علم صله رحم محقق، و حلال و حرام شناخته می‌شود. علم، پیشگام عمل است و عمل بیرون آن، سعادت‌مندان از علم بهره می‌گیرند و شقاوت‌مندان از آن محرومند، خوشا به حال کسی که خداوند بهره علم را بر او حرام نکرده است.» برای امور در بیان محاسن علم، بدان دلیل است که اصل وجود هر انسانی از علم اوست و علم سبب می‌شود انسان خردمندتر شود. بنابراین باید به انسان همان علم است، اصلی که انسان باید به آن برسد. چنانکه حضرت رضا(علیه‌السلام) می‌فرماید: «علم باعث تمدن است. علم جامعه مؤمن است که در باغ ولایت پنهان گشته است. از این رو مؤمن باید در آن باغ رود تا گمشده‌اش را بیابد. چنانکه حضرت رضا(علیه‌السلام) می‌فرماید: رحم‌الله امره، اُحیی امرنا- خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را زنده کند. در ایشان عرض شد: چگونه امر شما را زنده می‌کند؟ حضرت رضا(علیه‌السلام) در پاسخ فرمود: بتعلم علومنا و یعلمها الناس، فیآن الناس لو علماو محاسن کلامنا اکتبوعنا، کسی که علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم بیاموزد، امر ما را زنده کرده است، چون اگر مردم از سخنان زیبای ما آگاه گردند، قطعاً از ما پیروی خواهند کرد.

همچون سوارکار درمانده‌ای، نه مرکوبی باقی گذاشته، نه مسافتی پیموده است.
■ **علم، اصل وجود انسان**
عبادت دارای مراتبی است که بالاترین مرتبه آن تفکر در مبدا حقایق اشیا و علت پدید آورنده و مدبر آنها است، چنانکه حضرت رضا علیه السلام) می‌فرماید: لیس العبادۀ کثرة الصلاة و الصوم، اِنما العبادۀ التفکر فی امرالله عزّ و جلّ؛ عبادت به فراوانی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت تفکر در امر خدای والا است. زیرا تفکر درباره معبود قهراً عبادت عملی را به همراه می‌آورد؛ ولی این علم و آن عملی که به دنبال آن می‌آید، علم فرع آن؛ علم درخت طوبی است و عبادت بدنی، میوه آن. چنانکه حضرت رضا(علیه‌السلام) می‌فرماید: «علم قلب‌ها را از جهل بیرون می‌سازد و به آنها حیات می‌بخشد و دیدگان را از تاریکی بیرون می‌آورد و به آنها نور می‌دمد. علم، بدن‌ها را از ضعف و ناتوانی می‌رهاند و به آن نیرو می‌بخشد. علم، بنده را به جایگاه شایستگی و مجالس نیکان و درجات عالی دنیا و آخرت می‌رساند. مذاکره علمی، معادل روزه‌داری است و تدریس علم، همسان نماز است. و به واسطه علم، پروردگار اطاعت و عبادت می‌شود و به واسطه علم صله رحم محقق، و حلال و حرام شناخته می‌شود. علم، پیشگام عمل است و عمل بیرون آن، سعادت‌مندان از علم بهره می‌گیرند و شقاوت‌مندان از آن محرومند، خوشا به حال کسی که خداوند بهره علم را بر او حرام نکرده است.» برای امور در بیان محاسن علم، بدان دلیل است که اصل وجود هر انسانی از علم اوست و علم سبب می‌شود انسان خردمندتر شود. بنابراین باید به انسان همان علم است، اصلی که انسان باید به آن برسد. چنانکه حضرت رضا(علیه‌السلام) می‌فرماید: «علم باعث تمدن است. علم جامعه مؤمن است که در باغ ولایت پنهان گشته است. از این رو مؤمن باید در آن باغ رود تا گمشده‌اش را بیابد. چنانکه حضرت رضا(علیه‌السلام) می‌فرماید: رحم‌الله امره، اُحیی امرنا- خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را زنده کند. در ایشان عرض شد: چگونه امر شما را زنده می‌کند؟ حضرت رضا(علیه‌السلام) در پاسخ فرمود: بتعلم علومنا و یعلمها الناس، فیآن الناس لو علماو محاسن کلامنا اکتبوعنا، کسی که علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم بیاموزد، امر ما را زنده کرده است، چون اگر مردم از سخنان زیبای ما آگاه گردند، قطعاً از ما پیروی خواهند کرد.

تفکر معیار در شناخت امور همان علم اولی است که در حوزۀ ظن، علمی بدیهی است و آنچه به این علم منتهی شود. این علم بدیهی تنها از طریق عقل شناسایی می‌شود و حس و تجربه با نقل و روایت خرد ساختن آن باشد. بنابراین معرفت

نگاهی تاریخی به مشهد مقدس و سیر تکمیل و تکامل حرم مطهر رضوی

بارگاه امید ایرانیان از دیروز تا امروز

◀ **علی مهین‌الاسلام**

نویسنده و پژوهشگر

پیشینه بارگاه رضوی و شهر مشهد را در نگاه کلی تاریخی، بر اساس تحولاتی که بقعه امام رضا(ع) و ساکنان معنوی آن داشته‌اند، در چهار محور کلی، از نظر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌توان مطالعه و بررسی کرد.

الف: مرحله پیدایش و شکل‌گیری تدریجی شهر مشهد تا دوران صفویه با محوریت: «از جغرافیای محبت تا جغرافیای تشیع»
ب: از دوران صفویه تا پایان دوره استعمار و غریگرایی با محوریت «به سوی پایتخت معنوی و کانون تشیع ایرانی»

د: دوران پس از انقلاب اسلامی، کانونی برای گسترش جغرافیای تشیع و محبت اهل بیت به سوی شرق

ه: نگاهی آینده پژوهانه به رسالت فراوری مشهد و شیعه ایرانی و خراسانی.

■ **مرحله پیدایش و شکل‌گیری شهر مشهد: از کانون محبت تا کانون تشیع**

پس از دفن پیکر مطهر امام رضا(ع) در توس، عباسیان بر مزار ایشان و قبر هارون بقعه‌ای ساختند که باعث شد مزار امام، تدریجاً در کانون توجه مسلمانان منطقه قرار گیرد. با توجه به نزدیکی مزار ایشان به نیشابور، که یکی از مراکز بزرگ علمی اهل سنت بود، زیارت آن، مورد عنایت ویژه علما و مردم این شهر قرار گرفت. جوینی، از حاکم نیشابور نقل می‌کند که: ابوبکر ابن خزیمه (متوفی ۳۱۱ ه‍. ق.) و ابوعلی ثقفی شافعی (متوفی ۳۲۲)، به همراه دیگر استادان شهر نیشابور، همگی با هم به زیارت مزار علی ابن موسی الرضا(ع) می‌رفتند. پس از شهادت امام رضا(ع) و بویژه پس از بازگشت دانشمندان شیعه، فضل ابن شاذان نیشابوری به نیشابور، تشیع در آن شهر و مناطق مجاورش و نیز در توس، روبه رشد و گسترش گذاشته بود. از سوی دیگر، در قرن سوم نیز، بتدریج، با اقامت گسترده خاندان‌هایی از سادات در سبزوار، این شهر مهم‌نیز به دومین شهر شیعی ایران تبدیل شد.

این وضع باعث شد که در همان یکی، دو قرن این وضع باعث شد که در همان یکی، دو قرن

■ **شنبه ۲۱ خرداد ۱۴۰۱**

■ **سال بیست و هشتم**

■ **شماره ۷۹۲۸**



تفکر درباره خداوند بزرگ رو گرداند، فقط زندگی

دنیوی را می‌خواهد و نهایت هدف او از علم، همین زندگی دنیایی است. او همان انسان باطل و بیهوده‌ای است که از سرنوشت اصلی خود بریده، از رسیدن به هدف نهایی خود محروم مانده است. می‌فرماید: «والبقین فوق التقوی بدرجه، ولم یقسم بین الناس شیء اقل من البقین»؛ مرتبه یقین یک درجه برتر از تقواست و هیچ چیز میان مردم، کمتر از یقین قسمت نشده است. راز زندگی بودن یقین و اهلسن آن است که منطق بیشتر مردم احساس است؛ یعنی حوزه فهم آنها در محدوده امور حسی است و روشن است که حس توان دستیابی و درک غیب و امور غیبی را ندارد، چنانکه انسان‌های حس مدار توان دریافت معارف غیبی را ندارند. شاید از همین جهت باشد که حضرت رضا(علیه‌السلام) می‌فرماید: «لم یعط بنوا آدم أفضل من البقین»؛ خداوند چیزی برتر از یقین به فرزندان آدم عطا نکرده است. پس هر هر که به مقام یقین رسیده باشد، دلیل روشنی از پروردگار خویش در دست دارد. اهل یقین نعمتی دارند که بزرگ‌تر از آن، نعمت دیگری نیست. چنانکه کسی که از یقین بهره‌ای ندارد، در گمراهی و هلاکت و شک به سر می‌برد. از این جهت تا زمانی که در امر خدای متعالی تفکر گمان همراه با نادانی است و جهل مانع پیدایش یقین است و در عقاید فقط یقین معتبر است. چنانکه در عقیده‌ای سرچشمه و مبادی ویژه خود دارد. اصولی که زمینه تحقق عقیده را فراهم می‌آورند و از تحقق هر چیزی غیر از آن عقیده خاص، جلوگیری می‌کنند.

از این جهت اجبار در ایجاد عقیده کارایی ندارد و با تعدد به حوزۀ ظن، نمی‌توان به عقیده‌ای رسید و تنها چیزی که به پیدایش عقیده می‌انجامد، فقط یقینی است که از راه برهان عقلی پدید می‌آید.

حقیقی در گرو عقل خالصی است که از آشوب جدال و دسیسه خیال پیراسته است. در این خصوص این السکیت از حضرت رضا(علیه‌السلام) پرسید: امروز حجت خداوند بر خلق چیست؟ حضرت(علیه‌السلام) فرمود: العقل؛ یعرف به الصادق علی‌الله فیصدقه و الکاذب علی‌الله فیکذبه؛ عقل است که با آن انسان راستگو شناسایی شده، راستی او گواهی می‌شود و نیز دروغگو شناخته شده، دروغ او گواهی می‌شود. این السکیت می‌گوید: به خدا سوگند که این پاسخ تمام است زیرا تنها در سایه شناخت خداوند و اسمای حسنی او همچون ربوبیت و هدایت و... می‌توان پیامبر صادق را از مدعی دروغین پیامبری تمییز داد؛ اما شناخت خداوند تنها به برکت عقل خالص و پاک و برهان محض است. چون حس، توانایی شناخت خداوند را ندارد. زیرا او موجودی است که دیدگان توان درک او ندارند، با اینکه او همه دیدگان را می‌بیند و خداوند لطیف و خبیر است.

■ **یقین، برتر از تقوی**

تفکر گاهی همراه با ظن و وهم است و گاهی فقه یقینی می‌رسد، ولی در معارف الهی ظن را رها ننماید. چون شناخت نفس، از جهت ذات و صفات و افعال، بسان نردبانی راهگشا برای شناخت پروردگار است. پس تفکر در امر خداوند از طریق شناخت آیات انفسی، از تفکر در امر خود جداست. زیرا شناخت امور دیگر بهتر است، چنانکه تعدد به شناخت نفس از تعدد نسبت به امور دیگر بهتر است.

تفکر معیار در شناخت امور همان علم اولی است که در حوزۀ ظن، علمی بدیهی است و آنچه به این علم منتهی شود. این علم بدیهی تنها از طریق عقل شناسایی می‌شود و حس و تجربه با نقل و روایت خرد ساختن آن باشد. بنابراین معرفت

مذکور نبود و تنها این مشهد بود که با توجه به وجود مزار امام رضا(ع)، در کنار وجود منابع روایی غنی در فرهنگ حدیثی شیعه، می‌توانست به‌عنوان کانون و پایتخت معنویت ایران تعریف شود.

بدین گونه بود که در تحول تاریخی - فرهنگی مهمی که در جغرافیای ایران و در جغرافیای تاریخی تشیع صورت گرفت، مشهد مقدس تبدیل به کلانشهری در شرق اسلامی گردید تا در آغازین مرحله، شعاع معنویت و قدرت بر ایران پرتویبفکند.

در سال‌های پس از صفویه، تحولات پر فراز و نشیب حکومت افغان‌ها و افشاریان، اگر چه باعث هرج و مرج‌های سیاسی و اجتماعی در ایران شد، ولی هیچ کدام به جایگاه مشهد لطمه‌ای وارد نکرد. در دوره سلطنت قاجاریان، پس از تثبیت دوباره اوضاع سیاسی، شهر مشهد و خراسان، دوباره از مناطق مهم ایران شدند و حوزه‌علمیه مشهد نیز کاملاًتبدیل به یکی از حوزه‌های علمیه مهم در جامعه شیعه شد.

یکی از رویدادهای مهم در این دوران، دست‌اندازی استعمارگران بر بسیاری از مناطق و استان‌های مرزی ایران دوره قاجار است. در این تحولات، خراسان بزرگ از دو سو با دست‌اندازی استعمارگران روس و انگلیس مواجه شد. تجاوزهای پیاپی آنها و ضعف دولت مرکزی، باعث جدایی مناطق بسیاری از شرق و شمال شرق ایران شد. نتیجه این تحولات، نزدیکی مرزهای سیاسی - استعماری جدید در شرق ایران به شهر مشهد بود. این اتفاق، تأکیدی دیگر بر این است بر اینکه اگر جایگاه معنوی - فرهنگی - اجتماعی مشهد در شرق ایران نبود، مانعی معنوی در برابر استعمارگران وجود نداشت و نابودی هویت تشیع در خراسان جدی بود. از همین رواست که با آغاز دوران استعمار، مشهد و حوزه علمیه آن و بافت تاریخی آن شهر، جایگاه ویژه‌ای در ایستادگی و مقاومت در برابر استعمار داشته است.

آنچه خواندید بخش تلخیص شده‌ای از یک پژوهش تاریخی درازدامن است که نویسنده به تاریخچه مشهد مقدس و تحولاتی که مرقد مطهر حضرت رضا(ع) داشته پرداخته است.

۱۹

آمین

شد و جمع بسیاری از علمای شیعه ساکن این شهر به شهادت رسیدند.

سرتاجم وقتی مرزهای شرقی ایران (در دوره شاه عباس، به ثبات رسید، اوج رشد و شکوفایی مشهد آغاز شد. در این رشد و شکوفایی، رسمیت یافتن تشیع در ایران، با توجه به تسلط خلافت عثمانی بر مکه و مدینه و عنایت عراق، بی‌تأثیر نبود. حکومت صفوی در جست و جوی تعریف پایگاهی معنوی برای هویت‌بخشی به نظام جدید خود بود. برای ایفای این نقش، اگر چه شهر قم هم وجود داشت، ولی از نظر معنوی، هم‌شان شهرهای

حکومت در دسراسر ازبکان متعصب. رسمیت یافتن تشیع در ایران، باعث حساسیت و واکنش این دو دولت در آغازین سال‌های پیدایش صفوی‌ها شد. واکنش‌هایی که خود را در شکل جنگ چالدران تا حملات چندباره ازبک‌ها به مشهد و غارت آنجا، به‌عنوان پایگاه مهم تشیع در خراسان، نشان داد.

حملات به مشهد بسیار گسترده بود، به گونه‌ای که در قرن اول تأسیس صفویه، مشهد چندین مرتبه مورد هجوم قرار گرفت که شدیدترین آنها در حوالی

سال‌های ۹۱۶ - ۹۱۵ ه‍. ق. بود. پس از آن نیز، در اواخر قرن دهم (۹۹۰ ه‍. ق)، دوباره به مشهد حمله